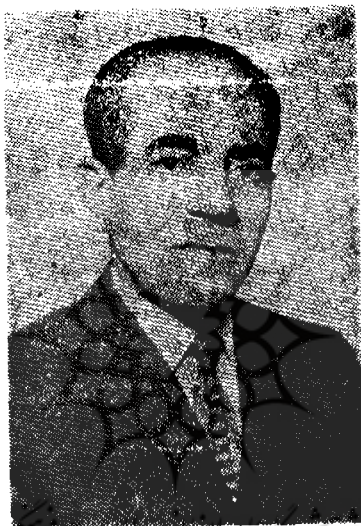


دکتر محمود شفیعی

نظری باجمال از لحاظ سبک و دستور زبان

در دیوان استاد جمال الدین اعفهانى



نکته‌های دستوری - برخی از کلمه‌ها - پاره‌ای از ترکیبها - ترکیبات عربی و آیات قرآنی .

الف - نکته‌های دستوری

۱- تأکید ادات :

این تمنا می‌کنم «بهر» شرف «را» نا کنم

هر دو روزی يك قصیده اندر این حضرت روا (۱)

راز دلش ز صفحه رویش بود پدید
 همچون ز «روی» عاشق دلداده «در»، هوی
 شکوه حضرت جاه تورا چو اندیشم
 همی بسوزد معنی «به» لفظ «در»، حقا
 بی خدمت درگه تو ما را بوده است «به» عمر «بر» زیانها
 نکته‌ای کان از زبان کلک او بیرون جهد
 عقل «بهر» حفظ «را» برگوشه دفتر زده است
 با چنین عدلی ندانم جودت از «بهر» چه «را»
 غارت کانه‌ها و گنج شایگانی میدهد ؟
 سموم هیبتش ار بگذرد «به» صحرا «بر»
 ز شاخ قطره خون همچو ارغوان بجهد
 ورتو «بهر» مصلحت «را» حکم فرمایی همی
 تا نگردد حاسد مغرور تو مغرور از آن ...
 جودش «به» سانلان «بر» بارد ز آستین
 آن بدره‌ها که کان را در زیر دامن است
 شاهدهای دیگری هم در همین گفتار ضمن بحث در موضوعهای دیگر
 خواهیم آورد .

۲- حذف فعل بقرینه :

هر جای که خواجه‌ای (هست) غلامت

هر جای که خسروی (هست) گدایت

هر آدمیی که او ثنا گفت
 هرچ آن نه ثنای تو (بود) خطا گفت
 همیشه گردش افلاک و جنبش اجرام
 چنانکه رای رفیع تو اقتضا کرده است (باد)
 سزد دربان تو (باشد) چپپال و قیصر
 سزد فراش تو (باشد) خاقان و فغفور (۲)
 رویم ز غمت برنگ که (۳) گشته است
 بر (۴) من بدو جو (نمی‌ارزد) که سروبستانی
 تا باده (هست) همی گسار تا صبح
 تا بوسه (می‌توان) همی شمار تا روز

۳- اضافه فرزندى (بنوت) اختصاصی :

فراش درت کلیم «عمران»
 من بدین طبع و این جزالت لفظ
 چاووش رهت «مسیح‌مریم»
 راست (۵) «مسعود سعد» سلمانم
 ۲- اتباع مهمل:

هم شود ز آه کسی خیل سپاهت «ترت و مرت»
 هم کند دوددلی اسب و سلاحت «نارومار»

۵- ترکیب اسم و ریشه فعل بمعنی اسم مصدر (حاصل مصدر و مخم):

برسائلان سخای کفش کرده زرفشان (ی)

باز ایران صریر درش گفته مرحبا

نهاده در قحط سال ، شعرتو خوانی ز فضل

که عقل و نفس و حواس همی به مهمان (ی) برد

از پی بوس خال رخسارش سر فشاند و جانسپار (ی) کنند

۶- شما بجای تو در احترام (ضمیر جمع مخاطب بجای مفرد) :

پذیرفتم (۶) از خدای که نارم (۷) دگر بنظم

بیتنی مدیح کس بجز از مدحت شما

خدای داند و مستغنیم از این سو گند ،

که بی « حضور شما » بود اصفهان مهمل

۷- حذف مستثنی بقیینه :

مکن ؟ ای چرخ ؟ با ما هم نظر کن

که هر کس از تو در کاری است الا (من)

خدا یگانا ؟ کانت همی دعا گوید

که عدل تو همه جای رسیده است الا (برکان)

۸- بوم و بویم بجای باشم و باشیم (صرف فعل بودن در همه صیغه ها) :

خواهیم ، بدولت تو ز این پس

گر زنده « بویم » عذر آنها

نه چون علق (۸) نشسته « بوم » در پس دری

نه همچو حلقه مانده « بوم » بر در سرای

۹- جمع بستن کلمه های جمع عربی :

در همه « اطرافها » عصمت و عدل است

در همه « اقطارها » امن و امان است

چو طبع تو همه وزنش لطیف باد و سلیس

چو شکل تو همه «الفاظها»ش موزون باد

«قوافیها» درست و وزن چابک

معانی کامل و الفاظ جامس

۱۰- جمع کلمه های عربی بروش فارسی :

ای «مذمبها» ز بعثت تو چون «مکتبها» به عید نوروز

قدر تو گذشته از «فلکها» صبت تو فتنه در جهانها

همی نوازد هر تنگ چشم چون سوزن (را)

وازو شوند «کریمان» چو ریسمان در تاب

شاهد های دیگر چون : شاعران ، عاقلان ، غافلان ، و طفلان

زیاد است .

۱۱- تخفیف در فعل (با حذف حرفی یا تبدیل حرکتی) :

زان دیده دیده دوز (۹) بندیش زین پرده پرده در چه خیزد ؟

تا نقاب از گل بگشاد صیبا بلبل از لابه گری ناسوده است

دشمن جاه تو آواره و پرکنده (۲۰) چنانک

بهترین جمعی در خانه اوماتم بساد

رعیت خسته است ، آری سبب هست

رمه پرکنده اند ، آری شبان نیست

اگر مجسم بودی جلال تو — و بمثل

نگنجدی (۱۱) بمکان وزمان در، از تعظیم

شاهد های دیگر مانند: پذیرفتم ، نارم (نیاورم) ، برنامده ، پرکنده
شد و جز اینها .

۱۲ - حذف حرف سوم ساکن بضرورت وزن :

صدرت ار چه جای شرع است ، شعرتر باید از آنک
سر اگر چه جای عقل است ، هم شود جای صداع
فلک چو مرکب قدرت بزمین کند ، سازد
ز پوست خصم تو فتراک را ، دوال ادیم
تورا از حلم و از جود آفرید ایزد تعالی زان
که تا بر دوست و بر دشمن بیخشی و بیخوابی

۱۳ - ریشهٔ فعل بجای اسم مصدر :

ای خورده کوب (کوبش) سفت ، ایوان چرخ اطلس
خم گشته زیر طاقت ، نه طارم مقرنس
ز کوب زخمش تنها نموده همچو مغاک
ز جرم ضخمش (ناقه) گشته مغاکها چون تل

۱۴ - عدم تطابق فعل و فاعل :

شوند غرقه بدو در ، مکان شیب و فراز
خورند غوطه در او در ، زمان بوقلمون
کنند رد ودایع بصدمت زلزال
نهان خاک زسر خزاین مدفون

چو آمیخت (۱۲) خورشید در آبگون تیغ

چو سیماب در — رزه افتند اختر

۱۵ - هیچ در اثبات بمعنی کمی و گاهی :

وقار و حلم تو گر هیچ کوه را بودی بعرها نشیندی کسی ز کوه صدا
 ناصحتش را بدست بر ، زنجیر گر بود هیچ ، زلف دلبر باد
 بخت من ارمساعد بودی به هیچ حال يك لحظه بر نداشتمی سرز آستان

۱۶ - مضارع محقق الوقوع بصیغه ماضی :

مارشد مور از آنکه مهلت یافت سربکوبش و گرنه ثعبان شد (شود)
 من آن نویسم تا جملگی زمن پرشد (شود) هنوز گفته نباشم مگر یکی ز هزار

۱۷ - صیغه های دعا در سه شخص :

به پیش تخت تو بادند حلقه اندر گوش ملوک مشرق و مغرب برسم خدامت
 تو شادان باد یا از بخت و دولت که دریای غم مارا کران نیست
 تو بادی در جهان شرع حاکم تر بادی در ریاض علم رانع (۱۳)
 و آنان که دشمن اند، که بادند خسته دل ، زهری امت جانگزای که شان بر جگر رسید
 هر دو بادی همیشه رخشنده ز آسمان علو ، چو شمس و قمر

۱۸ همچنین صیغه های منفی دعا :

جهان بی روی تو هرگز مبینام که بی تو رونق این خاندان نیست
 بر درگه عالیت جهان همچو و شاقی برپای بمانده است، که هرگز منشیناد
 جز مسند تو کعبه آمال ميساد جز درگه تو قبله حاجات مبینام

۱۹ - بای تأکید در فعل :

دلی که از همه عالم گزیده‌ای ، ای جان
بر او ز حد بمر جور ، هان و هان بجهد

ای عجب دلتان بنگرفت و نشد جانتان ملول
ز این هواهای عفن و این آبهای ناگوار

افسوس شخص تو که بمردی و عمر تو
بگذشت از لوف و بگذشت ز اربعین (۱۴)

رنجه مکن قلم ، که رهی خود قلم صفت
آمد میان بیسته و بر سر شده دوان

آنکه در صدر قضا نا بحکومت بنشست
چنگ سازی بمثل سینه کبکی بنخست

چو باتوئی بنماند جهان و جان برود
بترك هر دو بگفتن صواب می بینم

شاهد های دیگر : بنجنیانم ، نپذیرد ، بنشاید ، بنکاست ،
بنگذاشتی ، بنترسی ، بنباید ، بنمردم ، و جز اینها .

۲۰ - بای تأکید در اسم :

سروری را سروری از وی بحاصل آمده‌است

آرزو را آرزو از وی میسر میشود

آن کو طریق فضل سپرده است جاهلی است!

و آن کو بترك عقل بگفته است زیرکی است!

نه هرکس که او ده درم سیم دارد
بتاجی کند بر نهد همچو عبهر

مرا بمردمخوان گسر بوقت جان بازی

شراره وار معلق سوی عدم نزنم

بادند همه فدای تو يك يك
ای دل پاك تو کرده علم بمونس
گرچه نکنند سگ بقربانی
وی کف راد تو کرده جود بعبادت

۲۱ - اسم مصدر شینی :

چون مهر کند فلك سواری
پی خراشش امعای خصم صاحب را
از چالش (۱۵) لاشه خرچه خیزد؟
دراز دارم از اینسان چونیشتر ناخن

۲۲ - مشهد آوردن یاء در اضافه :

چند خواند جان از این تردامنی مانفیر
بر پاکدامنی دلم فضل من گواست
چند گردد عقل از این دیوانگی مانفور
یار موافقم نه که خصم منازعم

۲۳ - حذف کسره اضافه از یاء :

نه کوری افعی است سبزی زمرد؟
به سرخ رویی شرم و به سبز رویی عقل
نه مرگ جعل میشود ورد احمر؟
بزد رویی ترس و سیه دلی عصیان
به تیز گامی عمر و به نیکنامی زهد
به سرفرازی علم و فکندگی هذیان
به زر مثال سپرها به سیمگون خنجر
بلعل رنگی تیغ و زمردی پیکان
به حقه بازی چرخ و بمهر دزدی صبح
بچیرگی قضا و بچابکی دوران

۲۲ - حذف کسره اضافه ازهای مختلفی یا تبدیل آن به یای ملین :

بهرآنچه اشارت است اکنون
 طاعت آورد و بنده فرمان شد
 از ریگ روان ، روان همی کرد
 فر قسدم تو چشمه زمزم
 برای قید خصمت زاد آهن
 از آن گشته است مجموعه منافع
 در زاویه مقدس چون خط منحنی
 زاین مرکز مسطح و چرخ مدورم
 آهن مسمارملك، آینه روی مرگ
 ناخن چنگال حرب، ناحیه آسیب جان

۲۵ - حذف همزه ضمیر در اضافه به های غیر ملفوظ :

نرگش بیمار یابی لاله اش دل سوخته
 غنچه اش دلتنگ بینی و بنفشه ش سوگوار
 توای کز علم و از حکمت بدان منصب رسیدستی
 که هفتم پایه چرخ است اول پایه ت از منبر
 هم وعده شان خلاف می یسایم
 همه گفته شان مجاز می بینم
 هرکو خلاف دوستی اندر تو بنگرد
 بر دیده ش آورد زین کین حشر (۱۶) مژه

۲۶ - حذف «ی» از «رای» در اضافه بضمیر :

دستور عصر و خواجه آفاق ، شمس دین

کز نور راش تیره شود سر بسر، مره

دنیاله دارد

حاشیه :

- ۱ - روا و روایی : رواج و رونق . ۲ - میتوان گمت در این بیت اسم (یا صفت جانشین اسم) در معنی حاصل مصدر آمده است : در بانی توراسزد ، فراشی توراسزد .
 - ۳ - که مخفف گاه . ۴ - بر بمعنی برای ، یا حذف کسره از بر (بمعنی نزد) .
 - ۵ - راست در معنی برآستی - صفت در معنی قید یا بجای اسم - بازهم نظیر دارد .
 - ۶ - تخفیف فعل (پذیرفتم) - ۷ - تخفیف فعل (نیاورم) . ۸ - علق = زلو -
 - ۹ - دیده دوز یعنی دیده بند . صفت فاعلی مرخم . ۱۰ - مخفف پراکنده . ۱۱ - مخفف نگنجیدی . ۱۲ - آهیختن = برکشیدن . ۱۳ - راتع =
 - نگهبان ، مرتع دار . ۱۴ - یعنی از حیث جسمانی کمتر از چهل سال و از لحاظ معنوی بیش از هزاران سال . ۱۵ - چاش : حمله و جنگ . ۱۶ - حشر :
- جمعیت و سپاه .